

تفسیر نمونه جلد ۹ صفحه ۳۲۰

آیه ۷-۱۰

آیه و ترجمه

لقد کان فی یوسف و اخوته ءایت للسائلین ۷
اذ قالوا لیوسف و اخوه احب الی ابینا منا و نحن عصبۃ ان ابانا لفی ضلل مبین ۸
اقتلوا یوسف او اطرحوه ارضا یخل لکم وجه ابیکم و تکنونوا من بعده قوما
صلحین ۹
قال قائل منهم لا تقتلوا یوسف و القوه فی غیبت الجب یلتقطه بعض السیارۃ ان
کنتم فعلین ۱۰
ترجمه :

۷ - در (داستان) یوسف و برادرانش نشانه‌های (هدایت) برای سؤال کنندگان بود.

۸ - هنگامی که (برادران) گفتند یوسف و برادرش (بنیامین) نزد پدر از ما محبوب‌ترند در حالی که ما نیرومندتریم، مسلماً پدر ما، در گمراهی آشکار است!

۹ - یوسف را بکشید یا او را به سرزمین دور دستی بی‌فکنید تا توجه پدر فقط با شما باشد و بعد از آن (از گناه خود توبه می‌کنید و) افراد صالحی خواهید بود!
۱۰ - یکی از آنها گفت یوسف را نکشید و اگر کاری می‌خواهید انجام دهید او را در نهانگاه چاه بی‌فکنید تا بعضی از قافله‌ها او را بگیرند (و با خود به مکان دوری ببرند).

تفسیر :

نقشه نهائی که کشیده شد.

از اینجا جریان درگیری برادران یوسف با یوسف شروع می‌شود:
در آیه نخست اشاره به درسهای آموزنده فراوانی که در این داستان است

تفسیر نمونه جلد ۹ صفحه ۳۲۱

کرده، می‌گوید به یقین در سرگذشت یوسف و برادرانش، نشانه‌هایی برای سؤال کنندگان بود (لقد کان فی یوسف و اخوته آیات للسائلین).

در اینکه منظور از این سؤال کنندگان چه اشخاصی هستند بعضی از مفسران (مانند قرطبی در تفسیر الجامع و غیر او) گفته‌اند که این سؤال کنندگان جمعی از یهود مدینه بودند که در این زمینه پرسشهایی از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) می‌کردند ولی ظاهر آیه مطلق است و می‌گوید: «(برای همه افراد جستجوگر آیات و نشانه‌ها و درس‌هایی در این داستان نهفته است)».

چه درسی از این برتر که گروهی از افراد نیرومند با نقشه‌های حساب‌شده‌ای که از حسادت سرچشمه گرفته برای نابودی یک فرد ظاهر ضعیف و تنها، تمام کوشش خود را به کار گیرند، اما با همین کار بدون توجه او را بر تخت قدرت بنشانند و فرمانروای کشور پهناوری کنند، و در پایان همگی در برابر او سر تعظیم فرود آورند، این نشان می‌دهد وقتی خدا کاری را اراده کند می‌تواند آن را، حتی بدست مخالفین آن کار، پیاده کند، تا روشن شود که یک انسان پاک و باایمان تنها نیست و اگر تمام جهان به نابودی او کمر بندند اما خدا نخواهد تا ر مویی از سر او کم‌نخواهند کرد!

یعیقوب دوازده پسر داشت، که دو نفر از آنها «(یوسف)» و «(بنیامین)» از یک مادر بودند، که «(راحیل)» نام داشت، یعیقوب نسبت به این دو پسر مخصوصاً یوسف محبت بیشتری نشان می‌داد، زیرا او را کوچکترین فرزندان او محسوب می‌شدند و طبعاً نیاز به حمایت و محبت بیشتری داشتند، ثانیاً طبق بعضی از روایات مادر آنها «(راحیل)» از دنیا رفته بود، و به این جهت نیز به محبت بیشتری محتاج بودند، از آن گذشته مخصوصاً در یوسف، آثار نبوغ و فوق‌العادگی نمایان بود، مجموع این جهات سبب شد که یعیقوب آشکارا نسبت به آنها ابراز علاقه بیشتری کند.

تفسیر نمونه جلد ۹ صفحه ۳۲۲

برادران حسود بدون توجه به این جهات از این موضوع سخت ناراحت شدند، به خصوص که شاید بر اثر جدائی مادرها، رقابتی نیز در میان‌شان طبعاً وجود داشت، لذا دور هم نشستند «و گفتند یوسف و برادرش نزد پدر از ما محبوب‌ترند، با اینکه ما جمعیتی نیرومند و کارساز هستیم» و زندگی پدر را به خوبی اداره می‌کنیم، و به همین دلیل باید علاقه او به ما بیش از این فرزندان خردسال باشد که کاری از آنها ساخته نیست. (اذ قالوا لیوسف و اخوه احب الی ابینا منا و نحن عصبه).

و به این ترتیب با قضاوت یک جانبه خود پدر را محکوم ساختند و گفتند: «به طور قطع پدر ما در گمراهی آشکاری است»! (ان ابا نالفی ضلال مبین). آتش حقد و حسد به آنها اجازه نمی‌داد که در تمام جوانب کار بیندیشند دلائل اظهار علاقه پدر را نسبت به این دو کودک بدانند، چرا که همیشه منافع خاص هر کس حجابی بر روی افکار او می‌افکند، و به قضاوتهائی یک جانبه که نتیجه آن گمراهی از جاده حق و عدالت است وامی‌دارد. البته منظور آنها گمراهی دینی و مذهبی نبود چرا که آیات آینده نشان می‌دهد آنها به بزرگی و نبوت پدر اعتقاد داشتند و تنها در زمینه طرز معاشرت به او ایراد می‌گرفتند. حس حسادت، سرانجام برادران را به طرح نقشه‌ای وادار ساخت: گردهم جمع شدند و دو پیشنهاد را مطرح کردند و گفتند: «یا یوسف را بکشید و یا او را به سرزمین دور دستی بیفکنید تا محبت پدر یکپارچه متوجه شما بشود»! (اقتلوا یوسف او اطرحوه ارضا یخل لکم وجه ابیکم).

تفسیر نمونه جلد ۹ صفحه ۳۲۳

درست است که با این کار احساس گناه و شرمندگی وجدان خواهید کرد، چرا که با برادر کوچک خود این جنایت را روا داشته‌اید ولی جبران این گناه ممکن است، توبه خواهید کرد و پس از آن جمعیت صالحی خواهید شد! (و تکنونا من بعده قوما صالحین). این احتمال نیز در تفسیر جمله اخیر داده شده که منظور آنها این بوده است که بعد از دور ساختن یوسف از چشم پدر، مناسبات شما با پدر به صلاح می‌گراید، و ناراحتیهائی که از این نظر داشتید از میان می‌رود، ولی تفسیر اول صحیح‌تر به نظر می‌رسد. بهر حال این جمله دلیل بر آن است که آنها احساس گناه با این عمل می‌کردند و در اعماق دل خود کمی از خدا ترس داشتند، و به همین دلیل پیشنهاد توبه بعد از انجام این گناه می‌کردند. ولی مسأله مهم اینجاست که سخن از توبه قبل از انجام جرم در واقع برای فریب وجدان و گشودن راه به سوی گناه است، و به هیچوجه دلیل بر پشیمانی و ندامت نمی‌باشد. و به تعبیر دیگر توبه واقعی آن است که بعد از گناه، حالت ندامت و شرمساری برای انسان پیدا شود، اما گفتگو از توبه قبل از گناه، توبه نیست.

توضیح اینکه بسیار می‌شود که انسان به هنگام تصمیم بر گناه یا مخالفت وجدان روبرو می‌گردد و یا اعتقادات مذهبی در برابر او سدی ایجاد می‌کند و از پیشرویش به سوی گناه ممانعت به عمل می‌آورد، او برای اینکه از این سد به آسانی بگذرد و راه خود را به سوی گناه باز کند وجدان و عقیده خود را با این سخن می‌فریبد، که من پس از انجام گناه بلا فاصله در مقام جبران بر می‌آیم، چنان نیست که دست روی دست بگذارم و بنشینم، توبه می‌کنم، بدر خانه خدا می‌روم، اعمال صالح انجام می‌دهم، و سرانجام آثار گناه را می‌شویم!

تفسیر نمونه جلد ۹ صفحه ۳۲۴

یعنی همانگونه که نقشه شیطانی برای انجام گناه می‌کشد، یک نقشه شیطانی هم برای فریب وجدان و تسلط بر عقائد مذهبی خود طرح می‌کند، و چه بسا این نقشه شیطانی نیز مؤثر واقع می‌شود و آن سدمحکم را با این وسیله از سر راه خود بر می‌دارد، برادران یوسف نیز از همین راه وارد شدند. نکته دیگر اینکه آنها گفتند پس از دور ساختن یوسف، توجه پدر و نگاه او به سوی شما خواهد شد (یخل لکم «وجه» ابیکم) و نگفتند قلب پدر در اختیار شما خواهد شد (یخل لکم قلب ابیکم) چرا که اطمینان نداشتند پدر به زودی فرزندش یوسف را فراموش کند، همین اندازه که توجه ظاهری پدر به آنها باشد کافی است.

این احتمال نیز وجود دارد که صورت و چشم دریچه قلب است، هنگامی که نگاه پدر متوجه آنها شد تدریجا قلب او هم متوجه خواهد شد. ولی در میان برادران یک نفر بود که از همه باهوشتر، و یا با وجدان تر بود، به همین دلیل با طرح قتل یوسف مخالفت کرد و هم با طرح تبعید او در یک سرزمین دور دست که بیم هلاکت در آن بود، و طرح سومی را ارائه نمود و گفت: اگر اصرار دارید کاری بکنید یوسف را نکشید، بلکه او را در قعر چاهی بی‌فکنید (بگونه‌ای که سالم بماند) تا بعضی از راهگذران و قافله‌ها او را بیابند و با خود ببرند و از چشم ما و پدر دور شود (قال قائل منهم لا تقتلوا یوسف و القوه فی غیابت الحب یلتقطه بعض السیارة ان کنتم فاعلین).

نکته‌ها :

۱ - «جب» به معنی چاهی است که آنرا سنگ چین نکرده‌اند، و شاید

تفسیر نمونه جلد ۹ صفحه ۳۲۵

غالب چاههای بیابانی همینطور است، و «غیابت» به معنی نهانگاه داخل چاه است که از نظرها غیب و پنهان است، و این تعبیر گویا اشاره به چیزی است که در چاههای بیابانی معمول است و آن اینکه در قعر چاه، نزدیک به سطح آب، در داخل بدنه چاه محل کوچک طاقچه مانندی درست می کنند که اگر کسی به قعر چاه برود بتواند روی آن بنشیند و ظرفی را که با خود برده پر از آب کند، بی آنکه خود وارد آب شود و طبعاً از بالای چاه که نگاه کنند درست این محل پیدا نیست و به همین جهت از آن تعبیر به «غیابت» شده است.

و در محیط ما نیز چنین چاههایی وجود دارد.

۲ - بدون شک قصد این پیشنهاد کننده آن نبوده که یوسف را آنچنان در چاه سرنگون سازند که نابود شود بلکه هدف این بود که در نهانگاه چاه قرار گیرد تا سالم بدست قافله ها برسد.

۳ - از جمله آن کنتم فاعلین چنین استفاده می شود که این گوینده حتی این پیشنهاد را بصورت یک پیشنهاد قطعی مطرح نکرد، شاید ترجیح می داد که اصلاً نقشه ای بر ضد یوسف طرح نشود.

۴ - در اینکه نام این فرد چه بوده در میان مفسران گفتگو است، بعضی گفته اند نام او «روبین» بود، که از همه باهوشتر محسوب می شد، و بعضی «یهودا» و بعضی «لاوی» را نام برده اند.

تفسیر نمونه جلد ۹ صفحه ۳۲۶

۵ - نقش ویرانگر حسد در زندگی انسانها.

درس مهم دیگری که از این داستان می آموزیم این است که چگونه حسد می تواند آدمی را تا سر حد کشتن برادر و یا تولید درد سرهای خیلی شدید برای او پیش ببرد و چگونه اگر این آتش درونی مهار نشود، هم دیگران را به آتش می کشد و هم خود انسان را.

اصولاً هنگامی که نعمتی به دیگری می رسد و خود شخص از او محروم می ماند، چهار حالت مختلف در او پیدا می شود.

نخست اینکه آرزو می کند همانگونه که دیگران دارند، او هم داشته باشد، این حالت را «غبطه» می خوانند و حالتی است قابل ستایش چرا که انسان را به تلاش و کوشش سازنده ای وا می دارد، و هیچ اثر مخربی در اجتماع ندارد.

دیگر اینکه آرزو می کند آن نعمت از دیگران سلب شود و برای این کار به تلاش و کوشش بر می خیزد این همان حالت بسیار مذموم حسد است، که انسان را به

تلاش و کوشش مخرب درباره دیگران و می‌دارد، بی‌آنکه تلاش سازنده‌ای درباره خود کند.

سوم این‌که آرزو می‌کند خودش دارای آن نعمت شود و دیگران از آن محروم بمانند، و این همان حالت «بخل» و انحصار طلبی است که انسان همه چیز را برای خود بخواد و از محرومیت دیگران لذت ببرد.

چهارم این‌که دوست دارد دیگران در نعمت باشند، هر چند خودش در محرومیت بسر ببرد و حتی حاضر است آنچه را دارد در اختیار دیگران بگذارد و از منافع خود چشم‌پوشد و این حالت والا را «ایثار» می‌گویند که یکی از مهمترین صفات برجسته انسانی است.

بهر حال حسد تنها برادران یوسف را تا سر حد کشتن برادرشان پیش‌نبرد بلکه گاه می‌شود که حسد انسان را به نابودی خویش نیز وامی‌دارد.

تفسیر نمونه جلد ۹ صفحه ۳۲۷

به همین دلیل در احادیث اسلامی برای مبارزه با این صفت رذیله تعبیرات تکان‌دهنده‌ای دیده می‌شود.

به عنوان نمونه: از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل شده که فرمود: خداوند موسی بن عمران را از حسد نهی کرد و به او فرمود: ان الحاسد ساخط لنعمی صاد لقسمی الذی قسمت بین عبادی و من یک کذلک فلست منه و لیس منی: «شخص حسود نسبت به نعمتهای من بر بندگانم خشنماک است، و از قسمتهائی که میان بندگانم قائل شده‌ام ممانعت می‌کند، هر کس چنین باشد نه او از من است و نه من از اویم».

از امام صادق می‌خوانیم: آفة الدین الحسد و العجب و الفخر: «آفت دین و ایمان سه چیز است: حسد و خود پسندی و فخر فروشی».

و در حدیث دیگری از همان امام می‌خوانیم: ان المؤمن یغبط و لایحسد، و المنافق یحسد و لایغبط: «افراد با ایمان غبطه می‌خورند ولی حسد نمی‌ورزند، ولی منافق حسد می‌ورزد و غبطه نمی‌خورد».

۶ - این درس را نیز می‌توان از این بخش از داستان فراگرفت که پدر و مادر در ابراز محبت نسبت به فرزندان باید فوق العاده دقت به خرج دهد.

گرچه یعقوب بدون شک در این باره مرتکب خطائی نشد و ابراز علاقه‌ای که نسبت به یوسف و برادرش بنیامین می‌کرد روی حسابی بود که قبلاً به آن اشاره کردیم، ولی به هر حال این ماجرا نشان می‌دهد که حتی باید بیش از

مقدار لازم در این مساله حساس و سختگیر بود، زیراگاه می شود یک ابراز
علاقه نسبت به یک فرزند، آنچنان عقده ای در دل فرزند دیگر ایجاد می کند که
او را به همه

تفسیر نمونه جلد ۹ صفحه ۳۲۸

کار و می دارد، آنچنان شخصیت خود را در هم شکسته می بیند که برای نابود
کردن شخصیت برادرش، حد و مرزی نمی شناسد.
حتی اگر نتواند عکس العملی از خود نشان بدهد از درون خود رامی خورد و
گاه گرفتار بیماری روانی می شود، فراموش نمی کنم فرزند کوچک یکی از
دوستان بیمار بود و طبعاً نیاز به محبت بیشتر داشت، پدر برادر بزرگتر را به
صورت خدمتکاری برای او در آورده بود چیزی نگذشت که پسر بزرگ گرفتار
بیماری روانی ناشناخته ای شد، به آن دوست عزیز گفتم فکر نمی کنی
سرچشمه اش این عدم عدالت در اظهار محبت بوده باشد، او که این سخن را
باور نمی کرد، به یک طبیب روانی ماهر مراجعه کرد، طبیب به او گفت فرزند
شما بیماری خاصی ندارد سرچشمه بیماریش همین است که گرفتار کمبود
محبت شده و شخصیتش ضربه دیده در حالی که برادر کوچک اینهمه محبت
دیده است، و لذا در احادیث اسلامی میخوانیم:

روزی امام باقر (علیه السلام) فرمود: من گاهی نسبت به بعضی از فرزندانم
اظهار محبت می کنم و او را بر زانوی خود می نشانم و قلم گوسفند را به او
می دهم و شکر در دهانش می گذارم، در حالی که می دانم حق با دیگری است،
ولی این کار را به خاطر این می کنم تا برضد سایر فرزندانم تحریک نشود و
آنچنان که برادران یوسف به یوسف کردند، نکند.

تفسیر نمونه جلد ۹ صفحه ۳۲۹

آیه ۱۱-۱۴

آیه و ترجمه

قالوا یا بانا ما لک لا تامنا علی یوسف و انا له لنصحون ۱۱

ارسله معنا غدا یرتع و یلعب و انا له لحفظون ۱۲

قال انی لیحزننی ان تذهبوا به و اخاف ان یاکله الذئب و انتم عنه غفلون ۱۳

قالوا لئن اكله الذئب و نحن عصبه انا اذا لخسرون ۱۴

ترجمه :

- ۱۱ - (برادران نزد پدر آمدند و) گفتند پدر جان! چرا تو درباره (برادرمان) یوسف به ما اطمینان نمی کنی در حالی که ما خیر خواه او هستیم؟.
- ۱۲ - او را فردا با ما (بخارج شهر) بفرست تا غذای کافی بخورد و بازی و تفریح کند و ما حافظ او هستیم.
- ۱۳ - (پدر) گفت من از دوری او غمگین می شوم و از این می ترسم که گرگ او را بخورد و شما از او غافل باشید!.
- ۱۴ - گفتند اگر او را گرگ بخورد با اینکه ما گروه نیرومندی هستیم ما از زیانکاران خواهیم بود (و هرگز چنین چیزی ممکن نیست).

تفسیر:

صحنه سازی شوم.

برادران یوسف پس از آنکه طرح نهائی را برای انداختن یوسف به چاه تصویب کردند به این فکر فرو رفتند که چگونه یوسف را از پدر جدا سازند؟ لذا طرح دیگری برای این کار ریخته و با قیافه های حق بجانب و زبانی نرم و لین آمیخته با یکنوع انتقاد ترحم انگیز نزد پدر آمدند «وگفتند: پدر چرا تو هرگز یوسف را از خود دور نمی کنی و به مانمی سپاری؟ چرا ما را نسبت به برادرمان امین نمی دانی در حالی که مامسلما خیر خواه او هستیم» (قالوا یا ابانا ما لك لا تامنا علی یوسف وانا له لناصحون).

تفسیر نمونه جلد ۹ صفحه ۳۳۰

بسیار دست از این کار که ما را متهم می سازد بردار، به علاوه برادر ما، نوجوان است، او هم دل دارد، او هم نیاز به استفاده از هوای آزاد خارج شهر و سرگرمی مناسب دارد، زندانی کردن او در خانه صحیح نیست، «فردا او را با ما بفرست تا به خارج شهر آید، گردش کند از میوه های درختان بخورد و بازی و سرگرمی داشته باشد» (ارسله معنا غدا یرتع و یلعب).

و اگر نگران سلامت او هستی «ما همه حافظ و نگاهبان برادرمان خواهیم بود» چرا که برادر است و با جان برابر! (و انا له لحافظون).

و به این ترتیب نقشه جدا ساختن برادر را ماهرانه تنظیم کردند، و چه بسا سخن را در برابر خود یوسف گفتند، تا او هم سر به جان پدر کند و از وی اجازه رفتن به صحرا بخواهد.

این نقشه از یک طرف پدر را در بنبست قرار می داد که اگر یوسف را به مانسپاری دلیل بر این است که ما را متهم می کنی، و از سوی دیگر یوسف را

برای استفاده از تفریح و سرگرمی و گردش در خارج شهر تحریک می‌کرد. آری چنین است نقشه‌های آنهایی که می‌خواهند ضربه غافلگیرانه بزنند، از تمام مسائل روانی و عاطفی برای اینکه خود را حق به جانب نشان دهند استفاده می‌کنند، ولی افراد با ایمان به حکم المؤمن کیس «مؤمن هوشیار است» هرگز نباید فریب این ظواهر زیبا را بخورند هر چند از طرف برادر مطرح شده باشد!

یعقوب در مقابل اظهارات برادران بدون آنکه آنها را متهم به قصد سوء

تفسیر نمونه جلد ۹ صفحه ۳۳۱

کند گفت اینکه من مایل نیستم یوسف با شما بیاید، از دو جهت است، اول اینکه «دوری یوسف برای من غم انگیز است» (قال انی لیحزنی ان تذهبوا به).

و دیگر اینکه در بیابانهای اطراف ممکن است گرگان خونخواری باشند و «من می‌ترسم گرگ فرزند دلبندم را بخورد و شما سرگرم بازی و تفریح و کارهای خود باشید» (و اخاف ان یاکله الذئب و انتم عنه غافلون). و این کاملاً طبیعی بود که برادران در چنین سفری به خود مشغول گردند و از برادر غافل بمانند و در آن «بیابان گرگ» خیز گرگ قصد جان یوسف کند.

البته برادران پاسخی برای دلیل اول پدر نداشتند، زیرا غم و اندوه جدائی یوسف چیزی نبود که بتوانند آن را جبران کنند، و حتی شاید این تعبیر آتش حسد برادران را افروخته‌تر می‌ساخت.

از سوی دیگر این دلیل پدر از یک نظر پاسخی داشت که چندان نیاز به ذکر نداشت و آن اینکه بالاخره فرزند برای نمو و پرورش، خواه ناخواه از پدر جدا خواهد شد و اگر بخواهد همچون گیاه نورسته‌ای دائماً در سایه درخت وجود پدر باشد، نمو نخواهد کرد، و پدر برای تکامل فرزندش ناچار باید تن به این جدائی بدهد، امروز گردش و تفریح است، فردا تحصیل علم و دانش و پس فردا کسب و کار و تلاش و کوشش برای زندگی، بالاخره جدائی لازم است. لذا اصلاً به پاسخ این استدلال نپرداختند، بلکه به سراغ دلیل دوم رفتند که از نظر آنها مهم و اساسی بود و گفتند چگونه ممکن است برادرمان را اگر بخورد در حالی که ما گروه نیرومندی هستیم، اگر چنین شود مازیانکار و بدبخت خواهیم بود (قالوا لئن اكله الذئب و نحن عصبه انا اذالخاصرون).

یعنی مگر ما مرده ایم که بنشینیم و تماشا کنیم گرگ برادرمان را بخورد، گذشته از علائق برادری که ما را بر حفظ برادر وامی دارد، ما در میان مردم آبرو

تفسیر نمونه جلد ۹ صفحه ۳۳۲

داریم، مردم درباره ما چه خواهند گفت، جز اینکه می گویند یک عده زورمند گردن کلفت نشستند، و بر حمله گرگ به برادرشان نظاره کردند، ما دیگر می توانیم در میان مردم زندگی کنیم؟! آنها در ضمن به این گفتار پدر که شما ممکن است سرگرم بازی شوید و از یوسف غفلت کنید، نیز پاسخ دادند و آن اینکه مسأله مسأله خسران و زیان و از دست دادن تمام سرمایه و آبرو است، مسأله این نیست که تفریح و بازی بتواند انسانرا از یوسف غافل کند، زیرا در این صورت ما افراد بی عرضه ای خواهیم شد که به درد هیچ کار نمی خوریم. در اینجا این سؤال پیش می آید که چرا یعقوب از میان تمام خطرهای تنهاانگشت روی خطر حمله گرگ گذاشت؟ بعضی می گویند: بیابان کنعان بیابانی گرگ خیز بود، و به همین جهت خطر بیشتر از این ناحیه احساس می شد. بعضی دیگر گفته اند که این به خاطر خوابی بود که یعقوب قبلا دیده بود که گرگانی به فرزندش یوسف حمله می کنند، این احتمال نیز داده شده است که یعقوب با زبان کنایه سخن گفت، و نظرش به انسانهای گرگ صفت همچون بعضی از برادران یوسف بود. ولی به هر حال با هر حيله و نیرنگی بود، مخصوصا با تحریک احساسات پاک یوسف و تشویق او برای تفریح در خارج شهر که شاید اولین بار بود که فرصت برای آن به دست یوسف می افتاد، توانستند پدر را وادار به تسلیم کنند، و موافقت او را به هر صورت نسبت به این کار جلب نمایند. در اینجا به چند درس زنده که از این بخش از داستان گرفته می شود باید توجه کرد:

تفسیر نمونه جلد ۹ صفحه ۳۳۳

نکته ها :

۱ - توطئه های دشمن در لباس دوستی.

معمولا هرگز دشمنان با صراحت و بدون استتار برای ضربه زدن وارد میدان نمی‌شوند، بلکه برای اینکه بتوانند طرف را غافلگیر سازند، و مجال هر گونه دفاع را از او بگیرند، کارهای خود را در لباسهای فریبنده پنهان می‌سازند، برادران یوسف نقشه مرگ یا تبعید او را تحت پوشش عالیت‌ترین احساسات و عواطف برادرانه پنهان ساختند، احساساتی که هم برای یوسف تحریک‌آمیز بود و هم برای پدر ظاهرا قابل قبول.

این همان روشی است که ما در زندگی روز مره خود در سطح وسیع با آن روبرو هستیم، ضربه‌های سخت و سنگینی که از دشمنان قسم خورده، از این رهگذر خورده‌ایم کم نیست، گاهی بنام کمکهای اقتصادی، وزمانی تحت عنوان روابط فرهنگی، گاه در لباس حمایت از حقوق بشر، و زمانی تحت عنوان پیمانهای دفاعی، بدترین قراردادهای استعماری‌ننگین را بر ملت‌های مستضعف و از جمله ما تحمیل کردند، ولی با اینهمه تجربیات تاریخی باید اینقدر هوش و درایت داشته باشیم که دیگر نسبت به اظهار محبت‌ها و ابراز احساسات و عواطف این گرگان خونخوار که در لباس انسانهای دلسوز خود را نشان می‌دهند خوشبین نباشیم، مافراموش نکرده‌ایم که قدرتهای مسلط جهان بنام فرستادن پزشک و دارو به بعضی از کشورهای جنگ زده آفریقا اسلحه و مهمات برای مزدوران خود ارسال می‌داشتند، و زیر پوشش دیپلمات و سفیر و کاردار، خطرناک‌ترین جاسوسهای خود را به مناطق مختلف جهان اعزام می‌نمودند.

بنام مستشاران نظامی و آموزش دهنده‌های سلاحهای مدرن و پیچیده تمام اسرار نظامی را با خود می‌بردند، و بنام تکنیسین و کارشناس فنی، اوضاع اقتصادی را در مسیر الگوهای وابسته، که خود می‌خواستند هدایت می‌کردند. آیا این همه تجربه تاریخی برای ما کافی نیست که هیچگاه فریب این

تفسیر نمونه جلد ۹ صفحه ۳۳۴

لفافهای دروغین زیبا را نخوریم، و چهره واقعی این گرگان را از پشت این ماسکهای ظاهرا انسانی ببینیم؟.

۲- نیاز فطری و طبیعی انسان به سرگرمی سالم.

جالب اینکه یعقوب پیامبر در برابر استدلال فرزندان نسبت به نیاز یوسف به گردش و تفریح هیچ پاسخی نداد، و عملا آن را پذیرفت، این خود دلیل بر این است که هیچ عقل سالم نمی‌تواند این نیاز فطری و طبیعی را انکار کند.

انسان مانند یک ماشین آهنی نیست که هر چه بخواهند از آن کار بکشند، بلکه روح و روانی دارد که همچون جسمش خسته می‌شود، همانگونه که جسم نیاز به استراحت و خواب دارد روح و روانش نیاز به سرگرمی و تفریح سالم دارد. تجربه نیز نشان داده که اگر انسان به کار یک نواخت ادامه دهد، بازده و راندمان کار او بر اثر کمبود نشاط تدریجاً پائین می‌آید، و اما به عکس، پس از چند ساعت تفریح و سرگرمی سالم، آنچنان نشاط کار در او ایجاد می‌شود که کمیت و کیفیت کار هر دو فزونی پیدا می‌کند، و به همین دلیل ساعاتی که صرف تفریح و سرگرمی می‌شود کمک به ساعت کار است. در روایات اسلامی این واقعیت به طرز جالبی به عنوان دستور بیان شده است، آنجا که علی (علیه السلام) می‌فرماید: للمؤمن ثلاث ساعات فساعة یناجی فیها ربه و ساعة یرم معاشه، و ساعة یخلی بین نفسه و بین لذتها فیما یحل و یجمل: زندگی فرد باایمان در سه قسمت خلاصه می‌شود، قسمتی به معنویات می‌پردازد و با پروردگارش مناجات می‌کند، و قسمتی به فکر تأمین و ترمیم معاش است، و قسمتی را به این تخصیص می‌دهد که در برابر لذاتی که حلال و مشروع است آزاد باشد.

تفسیر نمونه جلد ۹ صفحه ۳۳۵

جالب اینکه در حدیث دیگری این جمله اضافه شده است و ذلک عون علی سائر الساعات: «و این سرگرمی و تفریح سالم کمکی است برای سایر برنامه‌ها». به گفته بعضی تفریح و سرگرمی همچون سرویس کردن و روغن کاری نمودن چرخهای یک ماشین است گرچه این ماشین یکساعت متوقف برای این کار می‌شود، ولی بعداً قدرت و توان و نیروی جدیدی پیدامی‌کند که چند برابر آن را جبران خواهد کرد، به علاوه بر عمر ماشین خواهد افزود.

اما مهم این است که سرگرمی و تفریح، «سالم» باشد و گر نه مشکلی را که حل نمی‌کند بلکه بر مشکلات می‌افزاید، چه بسیار تفریحات ناسالمی که روح و اعصاب انسان را چنان می‌کوبد که قدرت کار و فعالیت را تا مدتی از او می‌گیرد و یا لااقل بازده کار او را به حداقل می‌رساند. این نکته نیز قابل توجه است که در اسلام تا آنجا به مساله تفریح سالم اهمیت داده شده است که یک سلسله مسابقات حتی با شرط بندی را اسلام اجازه داده و تاریخ می‌گوید که قسمتی از این مسابقات در حضور شخص پیامبر (صلی الله

علیه و آله و سلم) و با داوری و نظارت او انجام می گرفت. حتی گاه شتر مخصوص خود را برای مسابقه سواری در اختیار یاران می گذاشت.

در روایتی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم که فرمود: ان النبی (صلی الله علیه و آله و سلم) اجرى الابل مقبله من تبوک فسبقت الغضباء و علیها اسامة، فجعل الناس یقولون سبق رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) و رسول الله یقول سبق اسامة: «هنگامی که پیامبر از تبوک بر می گشت، میان یاران خود مسابقه سواری بر قرار ساخت، اسامه که بر شتر معروف پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بنام غضباء سوار بود از همه پیشی گرفت، مردم به خاطر اینکه شتر از آن پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بود صدا زدند رسول الله پیشی گرفت، اما پیامبر

تفسیر نمونه جلد ۹ صفحه ۳۳۶

صدا زد اسامه پیشی گرفت و برنده شد (اشاره به اینکه سوار کار مهم است نه مرکب، و چه بسا مرکب راهواری که بدست افراد ناشی بی فتد و کاری از آن ساخته نیست).

نکته دیگر اینکه همانگونه که برادران یوسف از علاقه انسان مخصوصاً نوجوان به گردش و تفریح برای رسیدن به هدفشان سوء استفاده کردند در دنیای امروز نیز دستهای مرموز دشمنان حق و عدالت از مساءله ورزش و تفریح برای مسموم ساختن افکار نسل جوان سوء استفاده فراوان می کند، باید به هوش بود که ابر قدرتهای گرگ صفت در لباس ورزش و تفریح، نقشه های شوم خود را میان جوانان بنام ورزش و مسابقات منطقه ای یا جهانی پیاده نکنند.

فراموش نمی کنیم در عصر «طاغوت» هنگامی که می خواستند نقشه های خاصی را پیاده کنند و سرمایه ها و منابع مهم کشور را به بهای ناچیز به بیگانگان بفروشد، یک سلسله مسابقات ورزشی طویل و عریض ترتیب می دادند و مردم را آنچنان به این بازیها سرگرم می ساختند که نتوانند به مسائل اساسی که در جامعه آنها جریان دارد بپردازند.

۳- فرزند در سایه پدر.

گرچه محبت شدید پدر و مادر به فرزند ایجاب می کند که او را همواره در کنار خود نگه دارند ولی پیدا است که فلسفه این محبت از نظر قانون آفرینش همان حمایت بیدریغ از فرزند به هنگام نیاز به آن است، روی همین جهت در

سنین بالاتر باید این حمایت را کم کرد، و به فرزند اجازه داد که به سوی استقلال در زندگی گام بردارد، زیرا اگر همچون یک نهال نارس برای همیشه در سایه یک درخت تنومند قرار گیرد، رشد و نمو لازم را نخواهد یافت.

تفسیر نمونه جلد ۹ صفحه ۳۳۷

شاید به همین دلیل بود که یعقوب در برابر پیشنهاد فرزندان با تمام علاقه‌ای که به یوسف داشت حاضر شد او را از خود جدا کند، و به خارج شهر بفرستد، گرچه این امر بر یعقوب بسیار سنگین بود، اما مصلحت یوسف و رشد و نمو مستقل او ایجاب می‌کرد که تدریجا اجازه دهد، او دور از پدر ساعتها و روزهای را بسر برد.

این یک مسأله مهم تربیتی است، که بسیاری از پدران و مادران از آن غفلت دارند و به اصطلاح فرزندان خود را عزیز در دانه پرورش می‌دهند آنچنان که هرگز قادر نیستند، بیرون از چتر حمایت پدر و مادر زندگی داشته باشند، در برابر یک طوفان زندگی به زانو در می‌آیند، و فشار حوادث آنها را بر زمین می‌زند، و باز به همین دلیل است که بسیاری از شخصیت‌های بزرگ کسانی بودند که در کودکی، پدر و مادر را از دست دادند، و به صورت خود ساخته و در میان انبوه مشکلات پرورش یافتند.

مهم این است که پدر و مادر به این مسأله مهم تربیتی توجه داشته باشند، و محبت‌های کاذب مانع از آن نشود که آنها استقلال خود را بازیابند. جالب این است که این مسأله بطور غریزی درباره بعضی از حیوانات دیده شده است که مثلا جوجه‌ها در آغاز در زیر بال و پر مادر قرار می‌گیرند و مادر چون جان شیرین در برابر هر حادثه‌ای از آنها دفاع می‌کند.

اما کمی که بزرگتر شدند، مادر نه تنها حمایت خود را از آنها بر می‌دارد بلکه اگر به سراغ او بیایند با نوک خود آنها را بشدت می‌راند، یعنی بروید و راه و رسم زندگی مستقل را بیاموزید تا کی می‌خواهید وابسته و غیرمستقل زندگی کنید؟ شما هم برای خود ((آدمی))؟ هستید؟!.

ولی به هر حال این موضوع هرگز با مسأله پیوند خویشاوندی و حفظ مودت و محبت منافات ندارد بلکه محبتی است عمیق و پیوندی است حساب شده بر اساس

مصالح هر دو طرف.

۴ - نه قصاص و نه اتهام قبل از جنایت.

در این فراز از داستان به خوبی مشاهده می‌کنیم که یعقوب با اینکه از حسادت برادران نسبت به یوسف آگاهی داشت و به همین دلیل دستور داد خواب عجیبش را از برادران مکتوم دارد هرگز حاضر نشد آنها را متهم کند که نکند شما قصد سوئی درباره فرزندم یوسف داشته باشید، بلکه عذرش تنها عدم تحمل دوری یوسف، و ترس از گرگان بیابان بود. اخلاق و معیارهای انسانی و اصول داوری عادلانه نیز همین را ایجاب می‌کند که تا نشانه‌های کار خلاف از کسی ظاهر نشده باشد او را متهم‌ن سازند، اصل، برائت و پاکی و درستی است، مگر اینکه خلاف آن ثابت شود.

۵ - تلقین دشمن.

نکته دیگر اینکه در روایتی در ذیل آیات فوق از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) می‌خوانیم که لا تلقنوا الکذاب فتکذب فان بنی یعقوب لم یعلموا ان الذئب یاکل الانسان حتی لقنهم ابوهم: «به دروغگو تلقین نکنید تا به شما دروغ گوید، چرا که پسران یعقوب تا آن موقع نمی‌دانستند که ممکن است گرگ به انسان حمله کند و او را بخورد و هنگامی که پدر این سخن را گفت از او آموختند»!

اشاره به اینکه گاه می‌شود طرف مقابل توجه به عذر و بهانه و انتخاب راه انحرافی ندارد، شما باید مراقب باشید که خودتان با احتمالات مختلفی که ذکر می‌کنید، راههای انحرافی را به او نشان ندهید.

این درست به این می‌ماند که گاه انسان به کودک خردسالش می‌گوید توپ خود را به لامپ چراغ زن کودک که تا آنوقت نمی‌دانست می‌شود توپ را به لامپ بزنند، متوجه این مساله می‌شود که چنین کاری امکان‌پذیر است و به دنبال آن حس کنجکاوی او تحریک می‌شود که باید ببینم اگر توپ را به لامپ بزنم چه می‌شود؟ و به دنبال آن شروع به آزمایش این مساله می‌کند، آزمایشی که به شکستن لامپ منتهی خواهد شد.

این تنها یک موضوع ساده درباره کودکان نیست، در سطح یک جامعه بزرگ

نیز گاهی امر و نهی‌های انحرافی سبب می‌شود مردم بسیاری از چیزهایی را که نمی‌دانستند یاد بگیرند، و سپس وسوسه آزمودن آنها شروع می‌شود، در اینگونه موارد حتی الامکان باید مسائل را بطور کلی مطرح کرد تا بد آموزی در آن نشود.

البته یعقوب پیامبر روی پاکی و صفای دل این سخن را با فرزندان بیان کرد، اما فرزندان گمراه از بیان پدر سوء استفاده کردند.

نظیر این موضوع روشی است که در بسیاری از نوشته‌ها با آن برخورد می‌کنیم که مثلا کسی می‌خواهد درباره ضررهای مواد مخدر یا استمناء سخن بگوید، چنان این مسائل را تشریح می‌کند و یا صحنه‌های آنرا بوسیله فیلم نشان می‌دهد که ناآگاهان به اسرار و رموز این کارها آشنایی گردند، سپس مطالبی را که در نکوهش این کارها و راه نجات از آن بیان می‌کند بدست فراموشی می‌سپارند، به همین دلیل غالبا زیان و بدآموزی این نوشته‌ها و فیلم‌ها به مراتب بیش از فایده آنها است.

نکته ها :

۶ - آخرین نکته اینکه: برادران یوسف گفتند. اگر با وجود ما گرگ برادرمان را بخورد ما زیانکاریم، اشاره به اینکه انسان هنگامی که مسئولیتی را پذیرفت باید تا آخرین نفس پای آن بایستد و گر نه سرمایه‌های خود را از دست

تفسیر نمونه جلد ۹ صفحه ۳۴۰

خواهد داد، سرمایه شخصیت، سرمایه آبرو و موقعیت اجتماعی و سرمایه وجدان.

چگونه ممکن است انسان وجدان بیدار و شخصیتی والا داشته باشد، و به آبرو و حیثیت اجتماعی خود پایبند باشد و با این حال از مسئولیتهایی که پذیرفته است سرباز زند، و در برابر آن بی تفاوت بماند.

← بعد

↑ فهرست

→ قبل